

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۱ فبروری ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۲۵

به ادامه گذشته:

شام همان روز بدون کدام حادثه ای موفق شدیم خود را به "طوفان غندی" که محل اقامت رفقاء بود برسانیم. هر چند که با گذشتن از "مندی قول" و حوالی آن می شد گفت خطر را پشت سر گذاشته بودیم، مگر احتیاط حکم می نمود تا در عرض راه توقف ننموده با سرعت لازم خود را به رفقاء برسانیم، در نتیجه می توان گفت وقتی بعد از حدود ۹ ساعت پیاده روی و از این کوه به آن کوه بالا و پائین شدن، سرانجام به نزد رفقاء رسیدیم، همه خسته بودیم. از آنجائی که فقط یکی دو ساعت قبل از رسیدن ما، رفیق راه بلد به آنجا رسیده و جریان را قصه نموده بود، رفقای کوه صافی تا آن زمان هیچ گونه اقدامی به غرض کمک به ما نتوانسته بودند، روی دست بگیرند زیرا فردی که در آغاز امکان آمدن رفقاء به کوه صافی را مساعد ساخته بود، یعنی "شیرجنگل" از اهالی "آغا سرای" به بهانه این که با مولوی "عارف" مناسبات ندارد، در واقع پای خود را پس کشیده بود، یگانه بدیل برای رفقاء در آنجا، تماس با جبهه حرکت و شخص "مولوی شفیع الله" و قومندانش "ملا فضل" بود که می توانستند در روشنائی روز بدان اقدام نمایند.

به تعبیر دیگر اگر ما خود ابتکار عمل را به دست نمی گرفتیم و بدون انتظار کمک از کدام جائی اقدام نمی نمودیم، در بهترین صورت یعنی در صورتی که مولوی شفیع الله می خواست به ما کمک نماید، آن کمک در کمتر از ۴۸ ساعت به ما نمی رسید، در حالی که طی آن مدت نه تنها مولوی "عارف" قادر می شد سایر جمعیتی ها را به کمک بطلبد، در صورت بروز درگیری و ریختن خون، که می توانست حتمی باشد، مبرهن است که پای میانجی گری نیز کوتاه می شد و در نتیجه هیچ کسی نمی توانست کمترین کمکی به ما بنماید.

آن شب با آن که بنا بر شرایط حاکم بر آنجا که اکثریت مردم در روشنی روز بیدار بودند و با پهن شدن بالهای سیاه مرغ شب می خسبیدند، زیرا به جز یکی دو عدد "اری کین" و یا "هری کین" - املائی واحد این کلمه را با تأسف نیافتیم - و چند دانه "موشک" جهت روشن ساختن پیش پای، نه تنها کدام وسیله دیگری جهت تنویر وجود نداشت، بلکه هرگاه هم می داشت، ضرورت صرفه جوئی در مصرف تیل خاک که به آسانی نمی شد آن را به دست آورد ایجاب می نمود، تا افراد از ساعت های شب کمتر استفاده نمایند، مگر دیدن رفقای جدید برای هر دو طرف به علاوه وقتی که جهت خوردن غذا و تقسیم رفقای جدید به چند خانه ای که در آن رفقای قبلی استقرار داشتند، و در ضمن قصه هائی که از جنایات "مولوی عارف" می گفتند، بدون آن که خواسته باشیم، تقریباً همه را الی نیمه های شب، بیدار نگهداشت.

به علاوه رفقاء که رویهمرفته شناخت شان از "مولوی عارف" در سطح شنیدگی ها بود، "شیر جنگل" نیز در مورد وی زیاد حرف زد. او گفت که وی یکی از خطرناکترین مهره های اخوان مکتبی در کوه صافی است. او که به ناحق خود را مولوی نام گذاشته است، در حقیقت از محصلان فراری پوهنئی شرعیات است که در زمان "داوود" به پاکستان رفته در جنایتکاری دست کمی از گلبدین و مسعود ندارد. او ضمن آن که از ابتکار ما تقدیر می نمود و آن را عامل نجات می دانست، تذکر داد که "مولوی عارف" در هر جائی که پای منفعت شخصی اش در میان باشد اسلام را روکش اهداف خود می سازد. چنانچه به منظور غارت و تاراج قریه هائی که در آنها حزب اسلامی گلبدین وجود داشتند، تمام حزب اسلامی را از گلبدین گرفته تا افراد عادی تکفیر و شخصاً فتوای جهاد علیه آنها را صادر نموده است. از بابت آن جهاد های "فی سبیل الله"، در همان زمان چهار زن غنیمتی شوهر دار در خانه اش به اسارت به سر برده و از تمام آنها به مثابه کنیز استفاده جنسی می نماید.

هرچه بود در حالی که هیچ یک از رفقاء اعم از قدیمی ها و آنهائی که با ما آمده بودند و به اصطلاح جدید به شمار می رفتند، نمی توانستند از رسیدن رفقاء خوشحالی شان را پنهان نمایند، یکی دو تن از رفقاء که در همچو مواقع هم می توانند خوب را از بد تمیز دهند، به اساس پیشنهادی که من غرض حرکت داده بودم خواستند از این قلم قدر دانی صورت بگیرد، که من با شوخی گفتم:

" رسید، برویم بخوابیم که فردا هم مبارزه دوام دارد."

هرچند همه ما در اثر چند شبانه روز پیاده روی خسته شده بودیم مگر فردای آن به مانند سایر رفقاء و همراه با آنها صبح زود از خواب برخاسته قبل از هرکاری با یکی دو رفیق تازه آمده - قومندان قادر و استاد ص- خواستیم خود را با محل زیست خویش بیشتر آشنا بسازیم.

محل اقامت رفقاء که به نام "طوفان غندی" یاد شده حدود ۳ الی ۴ کیلومتر از "پچه خاک" که در شرق آن موقعیت داشت و تا حدودی قریه بزرگی بود و به وسیله افراد مولوی "خالص" اداره می شد، فاصله داشت؛ در اصل یک قریه کوچکی بود که باشندگان اصلی آن صرف در هنگام تابستان در آنجا اقامت می نمودند، طبق صحبتی که با یک تن از پیرمردان محل که سن خود را نمی دانست، داشتیم به گفته وی "او به یاد نمی داد که کسی در زمستان در آنجا زندگی نموده باشد".

ساختمان ارضی آن جا بی شباهت به محل "پل آرتل" کابل نبود، چه در حالی که به مانند کوه های "آسمائی" - آسه مائی- و "شیر دروازه" دو کوه بچه به استقامت شرق و غرب موازی با هم افتاده بودند، تفاوت آنها با محل کابل در دو نقطه خلاصه می شد.

یکی آن که خلاف کابل، که هر دو کوه بعد از تنگی گذرگاه به هر دو سمت خود را فراخ تر می سازد تا سرانجام در غرب بعد از دشت های وسیع و پهناور چهاردهی سابق و پغمان به وسیله کوه های پغمان محاط می گردد و در سمت شرق هم الی رسیدن به کوتل "ماهی پر" در یک سمت و "لته بند" در سمت دیگر از کوه خبری نیست، در آنجا، ساختمان ارضی کاملاً شکل دیگری را به خود می گرفت. بدان معنا که اگر محل اقامت رفقاء در "طوفان غندی" به مانند نقطه گذرگاه فرض شود، به سمت غرب، آن دره از بین یکی دو تپه گذشته به فاصله دو الی ۳ کیلومتر به کوه بلندی که به استقامت شمال و جنوب افتادگی دارد، به مانند یک دیوار محاط می گردد، به همین سان به استقامت شرق نیز به وسیله سایر سلسله کوه هائی که از "پچه خاک" آغاز می یابد، احاطه گردیده است. در واقع محل "طوفان غندی" را در مقایسه با ارتفاعات اطراف آن می توان به "ته" یک کاسه ای تشبیه نمود که دارای کناره های بلند و مرتفع باشند.

دومین مشخصه ای که آن نقطه را از موقعیت مشابه در کابل متمایز می ساخت، عرض آن دره بود چه خلاف منطقه کابل که دو کوه به وسیله دریای کابل به مثابه اره طبیعت قسمی از هم جدا گردیده اند که نزدیکترین فاصله در همان محل پل آرتل به حدود ۱۰۰ متر می رسد، در کوه صافی دو کوه شمالی و جنوبی را یک دره باریک که حد اکثر عرض آن بین ۱۵ الی ۲۰ متر می شد، جدا نموده بود و به جای دریای کابل در همان بستر دره یک چشمه با آب شفاف از دل کوه ها سر زده و یگانه منبع آبی به شمار می رفت.

ساختمان ارضی و توپوگرافی منطقه قسمی بود که نیروهای دشمن نمی توانستند در آنجا از قوای موتورریزه، اعم از تانک و یا زره دار های کوچک بهره ببرند، چه صرف نظر از آن که هیچ نوع راه موتر روی در آنجا وجود نداشت، حتا اگر توسط نیروهای هوایی "دیسانت" نیز می شدند، فقط در همان محل می توانستند مستقر شوند بدون آن که حرکتی نموده بتوانند. این ساختمان با در نظر داشت نزدیکی آن با مرکز شهر کابل، کوهدامن و تا حدودی سروبی و شاهراه جلال آباد- کابل، می توانست در موجودیت یک نیروی آگاه و برخوردار از دید روشن و ستراتیژی نظامی خاص یعنی یک نیروی مارکسیستی - لنینیستی پیرو اندیشه مائو تسه دون بر دشمن اشغالگر ضربات سختی را وارد نموده به تمام مناطق پارتیزانی کوهدامن، ولسوالی های ده سبز، بی بی مهر و پلچرخ عقبگاه با ثباتی به وجود بیاورد.

درست همین ساختمان و افتادگی اراضی، که برای یک نیروی آگاه می توانست امتیازی بس بزرگ به شمار آید، در فقدان ارتباط با توده های بومی آنجا- وضعیتی که رفقای ساما در آنجا داشتند- و به همان اساس فقدان واحد تشکیلاتی و پایه توده ئی در منطقه؛ اگر از سمتی یک نیروی آگاه را از پیوند با توده ها محروم ساخته به مانند ماهی که از آب به دور مانده باشد، به فنا محکوم می سازد، دشمن اشغالگر را نیز که به اهمیت منطقه به خوبی آشنا است، نیز وادار می سازد تا بدون کمترین مجالی آن نیرو را سرکوب نماید. - به این بحث باز خواهیم گشت.

به علاوه راهی که "پچه خاک" را به "طوفان غندی" وصل می نمود دو راه "بزرو" دیگر نیز آنجا را به دو سمت دیگر متصل می ساخت، یکی به سمت جنوب که بر بالای ولسوالی های ده سبز و "بی بی مهر" پائین می شد و دیگری هم به سمت غرب که با گذشتن از کوهی به مانند یک دیوار و با عبور از قریه های "بندی خانه" و "سنگ او" به کوهدامن خاتمه می یافت.

هرچند راه "بزرو" منتهی به ولسوالی های ده سبز و "بی بی مهر" را بعد ها رفقای سازمان، با حفر یک مغاره و انتقال یک گروه از رفقاء در آنجا تحت کنترل خود گرفتند تا از آن طریق روسها نتوانند از پشت به آنها حمله نمایند، مگر از آن جایی که معبر و راهی که به طرف کوهدامن ختم می شد، بنا بر موجودیت یک مرکز مربوط به

جمعیت حاکم بر آن راه که زیر نظر و قومنده یکی از پرچمی های مخفی به نام تورن "فیض محمد" قرار داشت، می توان نوشت:

چه اخوان اعم از مولوی شفیع الله، تا نیروهای خالص و مولوی عارف و مجموع تشکیلات جمعیت، آگاهانه و به غرض توفیق در توطئه آینده رفقای "ساما" را در آن محل اسکان داده بودند و چه هم بر حسب تصادف آن محل به "ساما" رسیده بود، در کلیت خود آن محل نه تنها کمترین امنیتی برای "ساما" نمی توانست داشته باشد، بلکه به مثابه دامی بود که شکار نگوینخت خود در آن گام می گذارد. زیرا "ساما" کمترین تحرک و میدان مانوری را بدون موافقت نیروهای رقیب نمی توانست داشته باشد، عکس آن با تمام توانائی و رشادت به چند مورچه ای شباهت پیدا می نمود که در "ته" یک کاسه بخواد برای بقایش جائی پیدا نماید، در حالی که از چهار طرف زبان مورچه خواران برای بلعیدن دراز شده است. به این نکته باز خواهیم گشت.

آب مورد استفاده رفقاء در کل از آب همان چشمه تأمین می شد، یعنی رفقاء ناگزیر بودند به غرض انتقال آب مثلاً از کوه "آسمائی" و یا "شیردروازه" پائین شده، از دریای کابل با "بانگی" آب را برداشته در نیمه کوه برسانند. کاری در شرایط عادی چه از لحاظ طبیعی و چه هم از لحاظ جنگی، رفت و برگشت بین دو الی سه ساعت وقت را می گرفت. در حالی که در شرایط غیر عادی به مانند شش ماه زمستانی که در آنجا سپری نمودیم، تنها آوردن یک "بانگی" آب نصف روز یک رفیق را می گرفت. در شرایط غیر عادی به مفهوم جنگی آن، با آن که برای یکی دو روز هر خانه آب ذخیره الزاماً نگهداری می نمود، مگر چگونگی بعد از یکی دو روز نمی توانست یک مغز نظامی را به خود معطوف نسازد. به این نکته هم باز خواهیم گشت.

رفقاء تا قبل از کندن مغاره در بالای کوه در چهار خانه - قرار گاه- که از لحاظ هوائی فاصله آنها از یک دیگر به دو صد متر نمی رسید، مگر حین پیمودن حد اقل یک ساعت را در بر می گرفت، زندگانی می نمودند. یک خانه در سمت سایه رخ که بر مبنای همان مقایسه با کابل در وسط کوه "شیردروازه" و سه خانه دیگر به سمت آفتاب رخ سه جانب یک تپه به شعاع ۷۰ الی ۸۰ متر.

به ارتباط شرایط بهداشت در خانه ها و مراقبت از صحت و سلامتی رفقاء کافی است توجه تان را به صحبتیم با قومندان "منیر" قومندان حزب خالص در "پچه خاک"- پاچای آنجا- جلب نمایم باشد خود حدیث مفصل زین مجمل بخوانید:

در یکی از روز ها که به غرض پرسیدن چگونگی راه جهت رفتن به پاکستان همراه با رفیق "و" به "پچه خاک" رفته بودم، قومندان "منیر" از مریضی جدی بچه هایش یاد نموده از من خواست تا به زنده یاد "داکتر فرید" سفارش کنم، از آنها خبر بگیرد.

در جریان صحبت، من آگاهانه صحبت را بر روی نظافت متمرکز ساخته، موجودیت آنهمه شیش را در زندگانی آنها دلیل آن امراض معرفی نمودم. قومندان "منیر" که تا آن زمان به حرفهایم گوش می داد و با دردی اندکی که او می دانست و پشتوی قلبی که من می دانستم، رفع نیاز می نمودیم، چون صحبتیم به آنجا رسید، به مانند آن که کسی بعد از تحمل مدتها شکنجه سر انجام بر شکنجه گرش توفیق یافته باشد و یا هم مردی هوشیار بخواد با دیوانه ای صحبت نماید، با جدیت در داخل حرفم پریده گفت:

"ایتور نیس، آدمه شیش میزنه حیوانه خو نمی زنه"- "اینطور نیست، آدم را شیش می زند حیوان را که نمی زند" وقتی برای فردی که گویا هوشیار تر از تمام قریه بوده که به قومندانی رسیده، لازمه انسان بودن، شیش دار بودن باشد، راجع به افراد قریه خود می توانید قضاوت نمایند.

رفقاء با آن که حتا در بدترین شرایط و قعر زمستان مجبور بودند حد اقل هفته یک بار لباس تبدیل نموده و خود را در همان چشمه بشورند و لباس های شسته را هم مکلف بودند تا در داخل تنور بگردانند تا شبش های احتمالی آن از بین برود، مگر کافی بود که یک تن از افراد قریه ها به دیدن ما بیاید و یا ما نزد آنها برویم تا پشتاره ای از شبش مهمان را نیز صاحب گردیم، از آن گذشته فرش هائی - نمد- که در آغاز رفقاء از مردم محل خریده بودند، خود آنقدر شبش داشتند که با وجود چند بار استفاده "دی دی تی" می شد بر آنها شبش خانه نام گذاشت.

چون شرایط زندگانی در آنجا را در یک بخش جداگانه به تفصیل خواهم نوشت، در این قسمت تا همین جا بسنده نموده، می پردازم به نخستین روز زندگانی در کوه صافی.

بعد از خوردن نان چاشت که خلاف تمام باشندگان کوه صافی که در عمر آن توان را نداشته اند تا بر سفره شان نان گندم بگذارند، از نان گندم و شوربای کوه دامنی شکم ها سیر شد، چند تن از رفقای جدید آمده بر مبنای همان انتخاب در "تری منگل" به خود حق دادیم تا از رفقائی که قبلاً در آنجا اقامت داشتند، خواستار یک جلسه مشترک بین جدیدی ها و قدیمی ها بگردیم.

این موضوع را ما به مسوول نظامی سازمان زنده یاد سخی که در عین حال عضو دفتر سیاسی سازمان نیز بود در میان گذاشتیم، وی نیز بدون آن که از چنین پیشنهادی زیاد تعجب نموده باشد، دو تن دیگر را نیز خواسته، جمعاً ۸ نفر اولین جلسه خود را در کوه صافی دایر نمودیم:

اعضای شرکت کننده در آن جلسه:

شخص مسوول نظامی سازمان- زنده یاد سخی-، زنده یاد مدیر صاحب ایاز خان، زنده یاد قومندان زلمی، پیکار، استاد "ص"، شفیق، قومندان قادر و این قلم بودند. هرچند در آن جمع به حساب تشکیلاتی به علاوه مسوول نظامی سازمان که عضو دفتر سیاسی سازمان هم بود، شفیق نیز عضو علی البدل کمیته مرکزی سازمان به حساب می آمد، مگر به حساب کبر سن بعد از لطف زنده یاد ایاز خان که چند سالی از من بیشتر عمر نموده بود و قاعدتاً می بایست آغازگر جلسه می شد، من پیشنهاد نمودم تا جلسه را با شنیدن صحبت زنده یاد "رهبر" که خطوط کلی مسافرت ما را نیز بیان می نمود، آغاز نمائیم. پیشنهادی که به اتفاق آراء پذیرفته شده بعد از مهیا ساختن زمینه که آوردن و فعال ساختن کست ریکاردر ۵۳۰ زنده یاد "جانی" بود- اسم آن رفیق جان محمد بود مگر رفقاء وی را جانی خطاب می نمودند، با آن نام چنان انس گرفته بود که اگر کسی جان محمد را صدا می نمود، به زودی متوجه نمی شد- کار ما آغاز یافت.

به همان پیمانه که صحبت های زنده یاد "رهبر" پیش می رفت، می شد بسیار روشن احساس نمود که شنیدن آن بر "سخی" و "پیکار" گران تمام شده اگر می توانستند مانع از پخش آن می شدند.

همان طوری که در آغاز رد اتهام ردیلانه شبنامه نویسی بی آزر که شنیده ام تازگی ها جهت نگهداشتن چند نفری بردور ویرش به سخیف ترین عادت فیودالی پناه بسته نزد برخی ها به اصطلاح "تنگ و ناموس" را واسطه قرار می دهد، اما تاجائی که از قراین پیداست از آن هم نفعی نبرده است، یادآوری نموده بودم، زنده یاد "رهبر" ضمن آن صحبت یک ساعته نه تنها، ریشه ها و عوامل بروز فاجعه تسلیم طلبی را در سطح مجموع جنبش و سازمان توضیح نموده و با قاطعیت ابراز داشته بود: آنانی که آگاهانه به چنان امری دست یازیده اند مرز بین دوست و دشمن را عبور نموده، خاین به ملت، به جنبش مقاومت، به سازمان و به خون شهداء هستند، با همان صراحت هم وظیفه ما را که بیرون کشیدن رفقاء از کام نهنگ باشد، مشخص ساخته بود-. حال که دستنوشته های من از طرف افراد معلوم الحالی مصادره شده اند، ایکاش آنهایی که هنوز هم خود را به برنامه سازمان، میراث مبارزاتی رفقای ارجمندی

چون زنده یادان "کلکانی" و "رهبر" متعهد می‌دانند، آن سند تاریخی را پخش نمایند تا ضمن دفاع از هویت سازمان، موضعگیری زنده یاد "رهبر" هم در زمینه آشکار گردد.

وقتی صحبت های زنده یاد "رهبر" تمام شد و به دنبال چند لحظه سکوت سنگین، قبل از آن که مسؤول نظامی سازمان دهن بکشاید، "پیکار" که با واقعاً بعد از شنیدن یک مطلب فردا به مفهوم آن پی می‌برد و یا در این نمایش آن قدر چیره دست است که تمام سازمان را با احمق نمائی خود فریب داده است، رو را به طرف همه برگردانده، پرسید:

"حاجی صاحب چه گفت؟ من که زیاد نفهمیدم. می‌شود آن را بار دیگر بشنوم"

مسؤول نظامی سازمان که از آن احمق نمائی به تنگ آمده بود گفت:

"دیگر شنیدن نمی‌خواهد، اینها آمده اند که ما را از کام نهنگ بیرون بکشند. یعنی این که ما به طرف خیانت رفته ایم و اینها آمده اند که دست ما را گرفته از درون خیانت بیرون بکشند"

پیکار وقتی این حرفهای تحریک کننده را از طرف یار دیرینش شنید، بدون آن که متوجه عواقب گفتار خود باشد، گفت:

"ما خیانت کرده ایم و یا آنهایی که در جوشاجوش جنگ ما را تنها گذاشته از پشت سر بر ما ضربت زده اند؟"

این جمله اشاره مستقیم به حرکت اعتراضی آن عده از رفقای بود که در همان آوان رابطه گیری افراد سازمان من جمله پیکار و انجنیر زکریا با دولت و از آن طریق با روسها، به محض اطلاع از چنان رابطه ای، به عنوان احتجاج علیه چنان روندی منطقه را ترک و به پاکستان آمده قضایا را با "رهبر" در میان گذاشتند. رفقای که بنا بر تعداد شان چون ۱۴ نفر بودند در سازمان به نام ۱۴ معصوم مسما شده و به علاوه "شفیق، قادر و استاد ص" که در همان مجلس نشسته بودند، تعداد دیگری از آنها نیز در گروپ رفقای تازه آمده ها وجود داشتند، پرسش پرخاشجویانه پیکار را که در عمق خود گواه بر آن بود که آنها با وجود قطع عملی رابطه با دولت و روسها، از لحاظ ذهنی قبح و زشتی حرکت خویش را درک ننموده اند، در یک چشم به هم زدن شعله های درگیری حدود یک سال قبل را بین طرفین دعوا مشتعل نموده، از جمع افراد حاضر، استاد ص با آن که در مباحثه ها کمتر حصه می‌گرفت، به دیگران مهلت نداده به صراحت بیان داشت که سازمان و رهبری آن، آنها را متهم ساخته است نه ۱۴ معصوم را.

از میان آن جمع به علاوه زنده یاد "ایاز خان" که بدون آنهم طرفدار درگیری نبود، تنها کسی که نه به کام نهنگ قورت شدگان تعلق داشت و نه هم به گفته آنها سنگر را ترک نموده بود، من بودم. چه در زمانی که روند تسلیم طلبانه می‌خواست تمام سازمان را ببلعد، یعنی در تمام سال ۶۰، همان طوری که قبلاً هم نوشته ام در آغاز در نیمروز، بعد ها در ایران، از آن به بعد در پاکستان و تا چندی قبل از شرکت به آن مسافرت در جاغوری بودم و شخصاً هیچ گونه تماسی هم با آن پدیده خاینانه نداشتیم. با آنهم به مثابه یک عضو سازمان همان طوری که در پیروزی هایش خود را سهیم می‌دانستم و می‌دانم در اشتباهاتش نیز نمی‌خواهم شانه خالی نموده، از قبول مسؤولیت به مثابه یک عضو سازمان طفره بروم. با آن که در آئین نامه سازمان به صراحت تذکار یافته که تصمیم و رهبری جمعی اما مسؤولیت فردیست و افراد موظف اند از آنچه خود کرده اند در مقابل سازمان پاسخ گویند، مگر در خارج از سازمان برای آنهایی که نمی‌دانند نه آنهایی که منافع حقیر شان ایجاب می‌نماید تا نخواهند که بدانند، مسؤولیت را در قبال تمام اعمال سازمان با موضعگیری فردی و مبارزاتی شخص خودم در قبال آن می‌توانم مطرح نمایم.

برای من رابطه گیری و در نهایت تسلیم طلبی ملی و طبقاتی که در سازمان به وجود آمد- در بخش های بعدی به این موضوع تماس بیشتر خواهم گرفت- به مانند آن است که در خانه ای که در آن زندگانی می نمایم کس و یا کسانی خواسته و یا نخواستہ آتش افکنده و بخواهند آنجا را نابود نمایند.

در چنین حالتی نه به خود حق می دهم تا به کسی بهتان ببندم و نه هم به دیگران و به علاوه آن که می کوشم تا علت چنان آتش سوزی را پیدا نمایم، از آن مهتر و در قدم اول از جان مایه می گذارم تا از سرایت آن آتش سوزی به قسمت های سالم خانه جلوگیری نموده با تمام امکانات از پاشیدن آب گرفته تا قطع برخی از دیوار هائی که در آن آتش خانه کرده است و ویران نمودن آنها، آتش را خاموش نمایم. همچنان نمی خواهم از جمله کسانی باشم که با وجود دیده شدن شعله های آتش و امتداد آن در طی زمان به اصطلاح مردم کابل و "آتش دزدی کرده" منکر آتش سوزی شده با تاریخ خود رویراست برخورد ننمایم. از نظر من عامل بودن و صادق بودن افراد تنها در این نیست که آیا از موجودیت آتش دیگران را مطلع می سازد و یا نه؛ بلکه در قدم اول چگونگی تلاش خودش است برای خاموش ساختن آن آتش و این درست همان چیز است که این قلم را از جواسیسی از قماش "انجنیر حسین" و شاگرد وفاداراش "صادق ظفر" متمایز می سازد- به این نکته هم باز خواهیم گشت-

بدر نظر داشت درگیری لفظی که بین "پیکار و استاد ص" به نمایندگی از دو طرف دعوا به وجود آمد، دانستم که چرا زنده یاد "رهبر" با وجودی که از مریضی ام می دانست، خواستار آن بود تا من هم به این مسافرت همراه شوم، با حرکت از همین موضع جلو درگیری هر دو طرف را که خوشبختانه تا آن زمان از اعتباری نزد آنها برخوردار بودم گرفته، خواستم تا رفقای جلسه با در نظر داشت آن صحبت، اجندای مذاکرات آن روز را مطرح نمایند.

در اجندای آنروز نخستین مسأله تعیین قومندان نظامی و مسؤول سیاسی برای جبهه بود. به عبارت دیگر آغاز به کار "دگر سازی" که من از اول با زنده یاد "رهبر" در میان گذاشته بودم. قبل از آن که بحثها در آن زمینه عمق بیشتر بیابد، به عنوان مقدمه و با صراحت ابراز داشتیم، که تمام آنهایی که پای شان در تسلیم طلبی ملی و طبقاتی کشانیده شده تا چه رسد به آنهایی که خود مسبب آن بوده اند، دیگر نزد اعضای سازمان از اتوریتة و اعتماد لازم برخوردار نیستند، بر همین مبنا باید در "دگر سازی" تشکیلاتی آن روحیه در نظر گرفته شده، رفقای به مسؤولیت انتخاب گردند، که مسؤولیت چنان اشتباهات و چه بسا خیانت هائی را بردوش ندارند. و علاوه نمودم که از نظر من برای قومندانی جبهه در اینجا هیچ کسی شایسته تر از قومندان قادر که هم فردیست مسلکی و هم تجارب جنگ چریکی را در حد اعلاء دارد، نیست.

به دنبال آن که پیشنهادم راجع به قومندان قادر به اتفاق آراء پذیرفته شد، یکی از رفقاء که فکر می کنم استاد ص بود، پیشنهاد نمود تا مسؤولیت سیاسی جبهه نیز بر عهده من گذاشته شود، آن پیشنهاد هم به استثنای رأی "شفیق" که ممتنع بود با اکثریت مطلق به تصویب رسید.

به دنبال آن، رفقای دیگری هم در سایر بخش ها چون روابط جبهه ئی، کمیته مالی و لوژستیک، معاونیت های کمیته ها و .. از افراد حاضر و مجموع رفقاء انتخاب گردیدند. مسؤول نظامی سازمان و آن عضو علی البدل کمیته مرکزی در تمام این رأی گیری ها حصه داشتند، فقط در آغاز رأی گیری ها، مسؤول نظامی سازمان گفت:

"شما آمده اید که ما را خلع سلاح نمائید"، در جواب من افزودم:

"ما هیچ گاهی به خود حق نمی دهیم تا آن سربازان "ساما" را که بخواهند در سنگر ساما مبارزه نمایند، خلع سلاح نمائیم مگر به خود حق می دهیم که خطا کاران را خلع صلاحیت نمائیم" و همان طور هم نمودیم.

در این قسمت بیجا نخواهد بود بیفزایم، خلاف تصور آن عده از افرادی که از بیرون نسبت به ساما قضاوت می نمودند و فکر می نمودند که در آنجا در کنار بخش بازی، نظامی گری چنان حاکم بوده است که گویا افراد بدون اسلحه، هیچ گونه حق ابراز نظری نداشته اند، ما می توانیم ده ها مورد از جمله سبکدوش ساختن مسؤل نظامی سازمان آنهم در شرایطی که بیش از ۵۰ نفر از افرادش به دور و برش و جود داشته در مقایسه با افرادی که با ما آمده بودند دو و نیم چند بیشتر بودند، مثال بیاوریم. امری که نمونه آن را در کمتر سازمان سیاسی نظامی و حتا دولت ها می توان سراغ گرفت. و این عملی نمودن همان اصلی است که صدر مائو در زمانش گفته بود:

"حزب را می توان با تفنگ به وجود آورد، اما نباید به تفنگ اجازه داد تا بر حزب حاکمیت نماید".

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود بیفزایم، با آن که پذیرش تمام آن فیصله ها بر زنده یاد "سخی" نه تنها آسان نبود بلکه گرانتر از سلسله کوه های هندوکش نیز بود و از جانب دیگر توانائی نظامی و امکانات سیاسی آن را نیز داشت و می توانست فراهم سازد که تمام تازه آمدگان را خلع سلاح و به یکی از دشمنان ملی و یا طبقاتی مردم ما سپرده، عظمت و جلال خودش را با تغییر جهت حفظ نماید، مگر تعهدش به سازمان و راه شهداء در حدی قرار داشت که بدون کوچکترین اعتراضی تمام فیصله ها را پذیرفته به تصامیم رفقاء گردن بگذارد. در چنان شرایطی با در نظر داشت سطح فکری، خاستگاه و موقعیت طبقاتی وی، آن موضعگیری شایستگی آن را داشته و دارد که در کنار تذکر کاستی هایش، از آن یاددهانی صورت گیرد.

همچنین فیصله صورت گرفت که از همان شب به بعد در هر چهار مرکز تجمع و اقامت رفقاء، آن کست شنونده شده، این قلم مکلفیت آن را داشته باشم تا به سؤالات احتمالی رفقاء پاسخ ارائه بدارم.

همچنان فیصله به عمل آمد تا در شرایط عادی کمیته مسؤلین جدید حد اقل در هفته یک بار با هم جلسه نموده بر مشکلات غور و دستآورد ها را ارزیابی بدارند.

فیصله دیگر آن بود که بعد از یک ماه کار توضیحی و اقناعی با تمام رفقاء کمیته مسؤلین انتخاب شان را مجدداً به رأی عمومی بگذارند، تا ضمن تعمیق برخورد دموکراتیک، رفقای مسؤل نیز فکر نمایند که دیگر حسابی در کار نیست.

باز هم به پیشنهاد این قلم مجلس به زنده یاد سخی و پیکار که تمام مسؤولیت فاجعه تسلیم طلبی در کوهدامن متوجه شخص آنها بود، مشوره داد تا بعد از انتقال روابط کوهدامن به مسؤلین جدید، هرچه زودتر به رهبری سازمان مراجعه نموده مشکلات شان را در آنجا حل نمایند.

ادامه دارد